

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد محق

۲۱ سپتمبر ۲۰۲۲



محمد محق

پیوند زن و گناه در اندیشه طالبان، مروری بر اندیشه های قاضی القضاة این گروه (۲)

آموزش مختلط:

بدبینی مفرط طالبان به حضور زن در اجتماع و پیوند زدن همه چیز به غریزه جنسی و تقلیل دادن زن به ابزاری جنسی، که بخشی از بنیادهای فکری این گروه است، به این نتیجه می‌انجامد که هر گونه آموزش دانشجویان به شکل مختلط از منکرات است و ناروا انگاشته می‌شود. نه تنها این، بلکه تماس رو در روی میان استاد و شاگردان هم، اگر از دو جنس مخالف باشند ناروا دانسته می‌شود. استدلال حقانی برای این موضوع به آیتی است که در باره زنان پیامبر اسلام است، و در آن جا به مردان مؤمن گفته شده است که اگر از زنان پیامبر چیزی می‌پرسند یا درخواست می‌کنند از پس پرده باشد. با آنکه آیت به صورت آشکار در باره زنان پیامبر است که همسران رهبر جامعه بودند و موقعیت حساسی در آن جامعه داشتند، و بسیاری از دانشمندان مسلمان تعمیم آن به دیگر زنان را غلط می‌دانند، اما حقانی، مانند شماری دیگر از فقها آن را به همه زنان تعمیم می‌دهد و می‌گوید: "اگر زن نیاز پیدا کرد که از مرد نامحرم تعلیم بگیرد باید میان او و معلمش پرده‌ای پنهان کننده وجود داشته باشد. قرطبی گفته است: "این آیت دلیلی بر این است که خداوند اجازه داده است که آنان از پس پرده سؤال کنند، در اموری که عارض می‌شود، یا مسأله‌ای که نیاز به فتوا خواستن دارند، و همه زنان در این حکم شامل هستند." حقانی هر گونه دعوت به آموزش مختلط را ناروا و بلکه تباه کننده می‌داند و می‌گوید: "از این جهت دعوت به اختلاط دعوت به مرگ است." (۲۶۷) و با لحنی درشت و تهاجمی می‌افزاید: "مخالطت دختران و پسران تان مرگی است که پیامبر راستگو به آن تصریح کرده است.. و آشکار است که یکجا شدن هر دو جنس در یک محل به کنار همدیگر مخالف هشدار پیامبر اسلام (ص) و از زشت‌ترین بازی‌گری‌ها با هشدار پیامبر برای پیروی از شیطان و تقلید کورکورانه از زنان کافر فرنگی است." (۲۶۸) آشکار است که او در این

زمینه از میان آرای علماء و مراکز اسلامی مختلف، سلیقه علمای وهابی را انتخاب می‌کند و برای تأیید نظر خود فتوای لجنه دایمی سعودی را می‌آورد: "برای دختر خانم‌ها درس خواندن مختلط و در مدرسه مختلط که مردان متولی تدریس باشند جایز نیست زیرا این کار به فتنه و عواقب ناپسند منتهی می‌شود." (۲۷۳) در ادامه این بحث به این می‌پردازد که اگر ضرورتی برای خارج شدن دختران از خانه باشد، مثلاً برای یادگیری طب، حکم شرعی آن چیست؟ او در این زمینه فتوای شماره (۳۲۲۹) لجنه دایمی سعودی شامل مشهورترین علمای وهابی را مانند ابن باز، ابن غدیان و عبد الرزاق عقیفی مبنای کار خود قرار می‌دهد: "اولاً، اگر خارج شدن زن برای یادگیری طب باشد به گونه‌ای که سبب مخلوط شدن وی با مردان در محیط تعلیمی یا در وقت سوار شدن به وسایط نقلیه عمومی شود، اختلاطی که سبب فتنه گردد، این کار برای او روا نیست، زیرا حفظ آبرو و حیثیت بر او فرض عین است، و یادگیری طب فرض کفایه است، و فرض عین بر فرض کفایه مقدم است. اما مجرد سخن گفتن با مریض یا با معلم طب حرام نیست، بلکه حرام این است که در سخن گفتن عشوہ کند و به نرمی سخن بگوید، تا کسی که دلش گرفتار بیماری و فسق و نفاق است به او طمع کند، و این مخصوص طب نیست. ثانیاً، اگر در سفرش برای یادگیری طب و یاد دادن آن یا برای تدوی بیمار محرمی همراهش باشد جایز است، و اگر در آن سفر شوهر یا محرمی همراهش نباشد حرام است، اگر چه سفر با هواپیما باشد، زیرا پیامبر خدا گفته است: "زن سفر نکند مگر با محرم" (متفق علیه) زیرا مصلحت حفظ آبرو و حیثیت مهمتر از مصلحت یادگیری طب و تعلیم آن است." (۲۷۴) موضوع حفظ آبرو یکی از دغدغه‌هایی است که در این فتوا به آن اشاره شده، و مکرر در نوشته‌های حقانی می‌آید و ذهنیتی را به تصویر می‌کشد که یکی از نگرانی‌های عمده این گروه از بابت قضاوت مردم قبیله‌ئی و روستائی در این گونه موارد است، بدون این‌که قضیه آبرو در فرهنگ‌های مختلف و ابعاد ثابت و متغیر این مسأله به بحث گرفته شود.

بدبینی به آموزش مختلط مرد و زن در ذهنیت طالبانی به جایی می‌رسد که آن را زیر چتر زنا و فحشاء قرار می‌دهد و معلوم می‌شود که این ذهنیت چقدر گرفتار جنسیت‌زدگی است و همه چیز را از چشم روابط جنسی می‌نگرد. حقانی می‌گوید: "بدانید که اسم زنا شامل مجموع اعمالی می‌شود که در برابر معلم در وقت یکجا شدن شاگردان دختر و پسر انجام می‌شود، اما با این تفاوت که بعضی انواع زنا پائین‌تر از انواعی دیگر است." (۲۶۸) وی در نظر نمی‌گیرد که در اغلب کشورها آموزش مختلط به خاطر صرفه‌جویی در مصارف دولتهاست، زیرا فراهم آوردن اماکن جداگانه آموزشی برای دختران و پسران هزینه این تأسیسات را دو برابر می‌کند، به علاوه این‌که یک جا آموزش یافتن شان به درک متقابل مرد و زن از یک دیگر، جدا از رابطه جنسی، کمک می‌کند، و زمینه به دوش گرفتن مسؤلیت‌های مشترک در جامعه را برای شان مساعد می‌گرداند. حقانی می‌نویسد: "از کسی پنهان نیست که وقتی دانشجویان دختر و پسر برای درس خواندن گرد می‌آیند و در وقت تفریح میان ساعت‌های درسی و در وقت تفریح در اماکن تفریحی و شنا در آب و در اماکن تکرار درس‌های شان، چشم‌ها و زبان‌ها و دست‌های شان زنا می‌کند و عورت‌های شان اگر فرصت پیدا کند با آن مخالفتی نخواهد کرد، زیرا عامل بازدارنده دینی و کیفر مانع شونده وجود ندارد، و فرنگی‌هایی که این‌ها پیروی شان را می‌کنند، علم قطعی وجود دارد که عورت‌های شان همان کاری را می‌کند که دل‌های شان تمنا می‌کند." (۲۶۹)

آموزش زن:

در شریعت اسلام منعی در پیوند به آموزش زنان وجود ندارد. حقانی هم می‌داند که آیت و حدیثی برای ممنوعیت این کار پیدا کرده نمی‌تواند. وی در مورد آموزش زنان به این مسأله اعتراف کرده می‌گوید: "شکی در جواز آن نیست، بلکه

بر زن واجب است یادگیری آن چیزی که انجام دادنش واجب است، و مستحب است یادگیری آنچه که انجام دادنش مستحب است." (۲۴۸) او حتی نظر یکی از فقهای قدیم به نام ابن الحاج را نقل می‌کند که گفته است: "اگر زن شوهر داشته باشد بر او واجب است که زنش را تعلیم دهد اگر نسبت به احکام نادان بود و اگر این کار را نکرد زن باید از وی مطالبه کند و اگر شوهر این کار را نکرد زن اجازه بگیرد که برای تعلیم از خانه خارج شود، و اگر شوهر اجازه نداد بدون اجازه بیرون شود." و خطیب بغدادی گفته است: "و حاکم باید شوهران زنان و صاحبان کنیزان را مجبور کند به تعلیم دادن شان." (۲۵۳) البته معلوم است که مراد این دو نفر از تأکید بر تعلیم، فراگیری مسایل دینی است نه دانش به معنای عام که امروزه رواج دارد. اما حقانی در مورد سایر دانش‌ها که لزوماً دانش‌های دینی نیستند و از وجایب شرعی به شمار نمی‌روند، نظر مولوی کفایت الله را می‌آورد: "پس اقتراض تحصیل علوم ضروریه و استحباب اکتساب علوم مستحبیه و اباحت علوم مباحه برای زنان محل تردد نیست و دلیل فارق میان مردان و زنان در این باب در شریعت وجود ندارد. (۲۷۰)

تا این جا مشکلی نیست، اما پس از این نقل‌های قول امیدوار کننده، وی به سراغ حدود و قیودی می‌رود که آموزش را برای زنان محدود می‌سازد و می‌گوید: "اگر زن نیاز داشت که برای تعلیم از خانه خارج شود بهتر است که معلمش زن باشد، ابن الهمام گفته است: "یادگیری زن از زن بهتر از یادگیری وی از مردی نابیناست." (۲۵۴) یعنی مرد حتی اگر نابینا باشد بیم فتنه وجود دارد و بهتر است که به جایش زنی به عنوان معلم انتخاب شود. اما شرط سخت‌تری که در برابر آموزش زنان قرار می‌دهد ناشی از نگرش ملانی اوست که حاکی از بی‌خبری‌اش از منظومه معرفت مدرن و اهمیت دانش‌های نو است، و با دیدی روستائی به موضوع برخورد کرده و آموزش را به دانش‌های دینی و برخی موضوعات غیر دینی محدود منحصر می‌گرداند و می‌گوید: "آنچه گفتیم در باره یادگیری علوم دینی و علوم دنیوی مناسب مانند خیاطی و طبابت برای زنان بود و آن چه مناسب زنان نیست مانند کیمیا، هندسه، و مانند این‌ها نیازی نیست که به خاطر آن از خانه خارج شوند، اگر چه از فرض‌های کفائی باشد... با یادگیری این رشته‌ها از سوی مردان مسئولیت از دوش بقیه ساقط می‌شود، پس چه نیازی به بیرون شدن آنان می‌ماند؟" (۲۶۲) انگیزه حقانی برای به میان کشیدن این مبحث پاسخ به یکی از ایرادهائی است که ممکن است بر سخن وی وارد شود، زیرا فقها بر این نظرند که همه دانش‌ها و مهارت‌های کارآمد برای جامعه مسلمان از فرض‌های کفائی به شمار می‌رود و اگر یکی یا پاره‌ای از آن‌ها در جامعه مسلمان وجود نداشت و به یادگیری‌اش اقدام نشد تمام مسلمانان گنهکارند. با این دید کلی، هیچ علم و مهارتی نمی‌ماند مگر این‌که در شمار فرض‌های کفائی قرار می‌گیرد. اما قاعده فرض‌های کفائی این است که اگر شماری از مردم به قدر کفایت جامعه به یادگیری آن‌ها پرداختند از دوش بقیه ساقط می‌شود. از این رو حقانی می‌گوید که غیر از خیاطی و چند کار محدود، بقیه دانش‌ها به شمول کیمیا و هندسه که معمولاً مردها فرا می‌گیرند نیازی نیست که زن به خاطر یادگیری آن‌ها از خانه خارج شود، و بهتر است که در خانه بماند. معلوم است که در این زمینه به حق برابری مرد و زن در یادگیری دانش باور ندارد و راضی نیست که فرصت‌های یکسان برای هر دو جنس وجود داشته باشد.

اساساً نگاه حقانی به تعلیم زن از منظر حق نیست، بلکه از منظر مکلفیت است، یعنی از این زاویه به جواز برخی از دانش‌ها به زن می‌پردازد که آن دانش‌ها برای جامعه مورد ضرورت باشد و برای رفع ضرورت در جائی که مردان از عهده آن برآمده نمی‌توانند، زنان حق دارند فرا بگیرند. در حالی که در دنیای مدرن دانش وسیله رشد و پرورش شخصیت شمرده می‌شود و از حقوق طبیعی او به حساب می‌رود، که بدون توجه به این‌که دیگران به آن نیاز دارند یا نه، انسان‌ها حق دارند به رشته‌های دلخواه خود رو بیاورند و دانش‌هایی را که دوست دارند فرا بگیرند. نگاه حقانی به

فرض‌های کفائی هم برخاسته از ذهنیت فرسوده قدیمی است که حاکی از ناآشنائی او با دانش‌های تازه و با کلیت منظومه معرفتی نوین است. او در باره دامنه فرض‌های کفائی از قول ابن عابدین در مقدمه رد المختار چنین می‌گوید: "در کتاب تبیین المحارم آمده است: اما فرض کفایه از علم، شامل هر علمی است که در قوام امور دنیا جای بی‌نیازی از آن نیست مانند طبابت، حساب، نحو، لغت، کلام، قرائت‌ها، اسانید حدیث، تقسیم وصیت و میراث، نویسندگی، معانی و بدیع و بیان، اصول، شناخت ناسخ و منسوخ و عام و خاص و نص و ظاهر، زیرا هر یک از این‌ها آله‌ای برای علم تفسیر و حدیث است و همچنین است علم روایت‌ها و اخبار و علم اسماء الرجال و نام‌های صحابه و صفات آنان، و علم به عدالت راوی، و علم به احوال راویان برای تفکیک ضعیف و قوی و علم به مدت عمر هر یک و همچنان پایه صنعت‌ها و کشاورزی و بافندگی و سیاست و حجامت." (۲۶۲) در دنیای نوین صدها رشته علمی جدید وجود دارد که نقش مهم‌تری در بهبود بخشیدن به زندگی مردم و کاهش مشکلات آنان دارد، اما حقانی و امثال او هیچ تصویری از آن‌ها ندارند.

کار و اشتغال زن

اگر زن مراحل آموزشی را تکمیل کند و در یکی از رشته‌ها تخصص به دست آورد، آیا حق دارد که بر اساس تخصصش وارد بازار کار شود؟ یا حتی، اگر تخصص ویژه‌ای نداشته باشد اما نیاز داشته باشد برای گذران زندگی و برآوردن نیازهای خود به کار روی آورد، حکمش از نظر قاضی القضاة طالبان چیست؟ با مراجعه به کتاب عبد الحکیم حقانی پاسخ همه این‌ها را نمی‌توان بروشنی پیدا کرد، زیرا درکی از مشکلات زندگی در این عصر در آن دیده نمی‌شود. از آن بدتر این‌که گشودن گره از مشکلات مردم اساساً در تفکر این گروه نیست، و در پی نشان دادن هیچ راه حلی نیست، بلکه تمام تمرکز کتاب بر ایجاد حدود و قیود برای مردم و صادر کردن فرمان‌های باید و نباید است.

یکی از نکاتی که در لابه‌لای نوشته‌هایش جلب توجه می‌کند نگرانی از توانا شدن زن برای سهم گرفتن در زندگی اجتماعی است، به ویژه اگر در جایگاهی قرار بگیرد که توان امر و نهی کردن و گرفتن تصمیم مستقل داشته باشد. وی اطاعت مرد از زن را در ردیف گناهان کبیره دانسته می‌گوید: "از پیامبر خدا روایت شده است که گفت: "هان بدانید که مردان با اطاعت از زنان هلاک می‌شوند" و هیتمی هم آن را از گناهان کبیره شمرده است." (۲۶۱) به نظر می‌رسد که این دیدگاه او شامل تمام حالاتی است که زن در مقام آمر، مدیر، فرمانده و مانند این‌ها قرار داشته باشد، اما به طور مشخص در مورد به عهده گرفتن مناصب و وظایف بلندرتبه دولتی مانند وزارت در دولت چنین می‌گوید: "وزارت تفویض جانشین خلافت است که غیر از نسب همه شروط آن را لازم دارد، چنان که در احکام السلطانیة مآوردی است، و روا نیست که زنی عهده‌دار آن شود... وزارت‌های پائین‌تر هم روا نیست که زن عهده‌دارش شود زیرا متضمن معنای ولایت‌هائی است که {شرعاً} از زنان بازداشته شده است، به دلیل سخن پیامبر ص: لن یفلح قوم ولوا أمره امرأة.. یعنی هرگز رستگار نخواهند شد مردمی که کار خود را به زنی بسپارند."

اگر قرار نباشد که زن در مقام وزیر و رئیس بلندرتبه کار کند و صرفاً یک کارمند عادی در وزارت یا اداره‌ای دیگر باشد چه حکم دارد؟ حقانی می‌گوید: "اما مأموریت در ذات خود برای زن رواست، مانند دفاتر غیر از وزارت، اما روا نیست که زن از خانه خارج شود برای کار مأموریت در وزارت و دفاتر مگر به خاطر ضرورت شرعی با حجاب شرعی بدون خلوت با مردان نامحرم و مخلوط شدن با مردان بیگانه." (۲۷۶) چنان‌که دیده می‌شود در نخست این کار را جایز می‌شمارد، اما بلافاصله چند قید و شرط را به آن اضافه می‌کند که در اصطلاح ملاحا به این‌ها شروط تعجیزی می‌گویند، یعنی شروطی که سبب عجز و ناتوانی شخص از تکمیل آن‌ها شود. زیرا ممکن نیست که کسی به وزارتی

کار کند و آن را به حیث ضرورت شرعی به اثبات برساند و سپس از مخلوط شدن و تماس داشتن با مردان بیگانه کاملاً برکنار بماند و هیچ تماسی میان آنها وجود نداشته باشد. داوری‌اش در باره مناصب و وظایف دولتی نیز نه از روی مطالعات عصری در باره نظام‌های سیاسی، بلکه از روی کتاب ماوردی است که هزار سال قبل از امروز می‌زیسته، و در زمان او تشکیلات دولتی و نحوه حکومتداری از زمین تا آسمان با امروز فرق داشته است.

تأملی بر مفهوم گناه

چنان که هم از نوشته‌های عبد الحکیم حقانی و هم از بیانیه‌های سران این گروه و فیصله‌های رسمی شان به تکرار دیده و دانسته می‌شود، دغدغه گناه دالّ مرکزی در تفکر و جهان‌بینی این گروه است، به گونه‌ای که گویا جهان سراسر محل گناه و نافرمانی از خداست و رسالت این گروه پاک کردن جامعه از گناهان است و هر گاه نتوانستند این پاکسازی را انجام دهند کار مهم دیگری باقی نمی‌ماند. تصور آنان از حکومت این نیست که دستگاهی برای ارائه خدمات به شهروندان و برآوردن نیازهای آنان و تلاش برای تأمین رفاه و آسایش مردم و کسب خوشی و خرسندی آنان باشد. این گروه تصور می‌کند که جامعه در اساس غرق نافرمانی از خداست و حکومت برای این درست شده است تا در برابر گناه و معصیت بایستد و هر گونه نشانه آن را از زندگی انسان‌ها محو کند. این، یکی از موضوعاتی است که تفاوت دیدگاه این گروه با سایر مردم را نشان می‌دهد. اما مهم‌تر از آن، مفهوم گناه در نزد این گروه است، که نه مبتنی بر نگرش اخلاقی بلکه مبتنی بر نگرش فقهی با تفسیری روستائی و بدوی است. گناه از منظر فلسفه اخلاق با درد و رنج پیوندی ژرف دارد، به این معنا که اساساً گناه عبارت از اموری است که سبب درد و رنج برای دیگران شود، چه از طریق رساندن زبانی جسمی چه از طریق آسیب روانی. زیان‌هایی که به دیگران وارد می‌شود گاهی عاجل است و گاهی آجل، و گاهی متوجه فرد است و گاهی دیگر متوجه جمع و به میزان زبانی که به بار می‌آورند بر درجه قبیح اخلاقی اعمال افزوده می‌شود و گناه‌ها از این طریق درجه بندی می‌شوند.

گناه از منظر قرآن و حدیث اگرچه تا حدی متفاوت از آن چیزی است که در فلسفه اخلاق مطرح می‌شود، اما همپوشانی چشمگیری میان دیدگاه قرآن و فلسفه اخلاق دیده می‌شود، و در آنجا هم نوع درجه‌بندی گناهان با آنچه در تفکر طالبانی است تفاوت دارد. در درجه‌بندی قرآن از گناهان، کفر و شرک، که قابل تفسیرهای متعددی است، در صدر گناهان قرار می‌گیرد و بعد از آن قتل نفس و سپس اعمالی است که مال یا آبروی دیگران را به خطر می‌اندازد. در تفکر طالبانی، گناه بر مبنای درد و رنج و زیان بنا نمی‌شود، بلکه بر مبنای لذت، خوشی، و تمتع از زندگی می‌چرخد و از این رو زن در محور تمام گناهان قرار می‌گیرد. گناه در تفکر طالبان سکس‌محور است و هر موضوعی را از دریچه پیوند آن با زن و مسایل جنسی می‌نگرد. این سکس‌زدگی مفرط ذهن و تفکر در میان این گروه چنان بی‌نظیر و کم‌سابقه است که در کمتر طیف و قشر اجتماعی دیگری می‌توان سراغ گرفت. آنان گمان می‌کنند که تمام مردم جامعه انباشته از شهوت جنسی‌اند و به محض این‌که زن و مردی چشم شان به هم افتاد بلافاصله شهوت شان برانگیخته شده و زمام اختیار از کف می‌دهند و وارد رابطه جنسی می‌شوند.

از نظر آنان جوامعی که فرهنگ لیبرال دارند و زنان شان از آزادی بیشتری در زمینه پوشش برخوردار هستند، فساد اخلاقی و بی‌بندوباری جنسی در آنها امری صد در صد مسلم است، و جایی برای تردید ندارد. آنان گمان می‌کنند که در آن کشورها، در ادارات دولتی و غیر دولتی، به محض این‌که زن و مرد نا محرم به هم می‌رسند فوراً آماده برقراری رابطه می‌شوند و هیچ چیزی مانع شان نمی‌شود. این نگرانی شدید، این بدبینی گسترده، این پیش فرض‌های دور از واقع، این داوری جزم‌اندیشانه، این توهم بیمارگونه، و این ذهنیت معوج و نارسا، بخش اساسی از تفکر معیوب و روان

بیمار این گروه است که جهان را یکسره جولانگاه شهوت جنسی و مردم را یکسره شتابان در پی ارضای آن می‌انگارد. این حساسیت شدید به مسایل جنسی باعث شده است که بقیه گناهان در نظر آنان از اهمیت ساقط شود، و از این رو قتل بی‌گناهان، اعدام مظنونان، عملیات انتحاری با پیامدهای خونین و مرگبار برای انسان‌های عادی، بیوه شدن زنان جوان، یتیم شدن کودکان معصوم، به عزا نشستن پدران و مادران پیر، و هر چه از این قبیل است، هیچ یک نه مایه نگرانی است، و نه موجب عذاب. این وضعیت ذهنی که در میان این گروه رایج است، از آنجایی که نوعی اختلال روانی از قبیل عقده جنسی است، سبب موضع‌گیری‌های متناقضی می‌شود که در ظاهر امر چندان قابل درک نیست.

یکی از تناقض‌ها در برخورد این گروه با پدیده کودک‌آزاری است که در مدارس طالبان به وفور رواج دارد و در مورد بسیاری از استادان و شاگردان شان داستان‌های متعددی بر سر زبان‌هاست، و خودشان آگاهی بسیار گسترده‌تری نسبت به بقیه مردم از این پدیده دارند، و در باره هم مسلکان شان قصه‌های فراوانی می‌دانند، در عین حالی که این عمل نیز معصیت از نوع جنسی آن است، و به لحاظ اخلاقی زشت‌تر است، زیرا کودکان زیر سن مورد تعرض و آزاری ویران‌گر قرار می‌گیرند که تأثیراتش تا سال‌ها در روان شان باقی می‌ماند، اما برای آنان هیچ گاه موجب برانگیختن خشم و حساسیت نبوده و در هیچ یکی از سخنرانی‌ها و نوشته‌جات خود در ردیف معصیت‌ها نمی‌گیرند. معصیت از نظر آنان همه بر محور زن می‌چرخد و هر چیزی حتی در حد تلاقی دو نگاه میان مرد و زن در نظر آنان به صدا در آمدن زنگ خطر و سرآغاز خشم خدا تلقی می‌شود.

نتیجه‌گیری:

خواندن ذهنیت طالبانی از روی کتاب عبد الحکیم حقانی چند موضوع را آشکار می‌کند:

۱) نص‌گرایی مفرط: نویسنده نشان می‌دهد که او علی‌رغم ادعای حنفیت، با روح اصیل حنفیت بیگانه است، زیرا امام ابوحنیفه پیشوای اهل رأی بود و اهل رأی لقب عقل‌گرایان مسلمان در دو سه سده نخست تاریخ اسلام بود که با تفسیر عقلانی نصوص دینی از جریان اهل حدیث بازشناخته می‌شدند، و چشم و گوش بسته تسلیم ظاهر نصوص نبودند؛ یعنی حنفیت اصیل متضمن نوعی مقاومت در برابر ظاهر نص به قصد تأویل عقلانی آن بوده است. عبد الحکیم حقانی مانند بقیه دیوبندی‌ها و سلفی‌ها هر نص دینی را بدون هیچ چون و چرائی به شکل ظاهری آن پذیرفته و به فهم سطحی از آن اکتفاء می‌کند و آن فهم سطحی را یگانه فهم درست می‌پندارد. کسانی که با تاریخ اندیشه اسلامی آشنائی دارند می‌دانند که بسیاری از احادیث در سده های نخست تاریخ اسلام وجود نداشت، یا رایج نبود و یا از نظر فقهای اهل رأی و بزرگان مذهب حنفی اعتباری نداشت. پذیرش بی‌چون و چرای احادیث و روایت‌هایی که به پیامبر اسلام نسبت داده می‌شد، از همان آغاز در تاریخ اسلام مورد مناقشه و نقد بسیاری از مذاهب و متفکران مسلمان بود زیرا دشواری‌های بزرگی برای جامعه اسلامی به بار می‌آورد.

۲) دنباله‌روی: کار عمده‌ای که عبد الحکیم حقانی کرده است تفحص در میان متون و آثار گذشتگان است، اما در این زمینه نقش یک مقلد و دنباله‌رو محض را بازی کرده و در هیچ جا دیده نمی‌شود که به مثابه یک پژوهشگر توان زیر سؤال بردن آرای قدما را داشته باشد و بتواند خودش به صورت مستقل نظر بدهد. حتی در اموری که جنبه اختلافی دارد و او ناگزیر می‌شود که وارد آن اختلافات شود، تنها به نقل اقوال و آرای دیگران بسنده کرده و خودش از اظهار نظر مستقل که لازمه هر کار تحقیقی است، ناتوان به نظر می‌رسد. او در این کتاب تنها در مقام یک مقلد و ناقل اقوال دیگران ظاهر می‌شود و رسالت خود را در همین محدوده خلاصه می‌کند.

۳) گرایش به تشدد: فقه اسلامی هرچند در كل زاده جهان قديم و پارادایم ديگري است، اما بنا به گستردگی چشمگیری که دارد حاوی رنگارنگی و تكثر قابل توجهی است و در میان آرای قداما گاهی می‌توان با نظرات بسیار بكر و عقلائی رو به رو شد که حتی در این عصر نیز سودمند به نظر می‌رسد. هنگامی که عبد الحکیم حقانی به تفحص در میان آثار قداما روی می‌آورد، از میان آن‌ها به گزینش آراء و اقوالی همت می‌گمارد که سخت‌گیرانه‌ترین گرایش‌ها را به نمایش می‌گذارند، و هر جا که نظری همراه با تسامح و تساهل باشد آن را نادیده می‌گیرد. این روحیه بر عموم ذهنیت طالبانی و جریان‌های سلفی جهادی مانند داعش و القاعده و دیگران حاکم است.

۴) پیش‌فرض سوء ظن: دانشمندی که در زمینه هرمنوتیک بحث و پژوهش کرده‌اند اهمیت پیش‌فرض‌ها در فهم موضوعات را بیان داشته‌اند. پیش‌فرضی که در کار عبد الحکیم حقانی، به مثابه یکی از تئوری‌پردازان این گروه، به وضوح دیده می‌شود سوء ظنی است که در همه جا خود را نشان می‌دهد. این سوء ظن در گام نخست شامل تمام انسان‌هاست، که گویا مشتی موجودات شهوتران، فاسد و تبه‌کارند و اگر مشت آهنین حکومتی مذهبی بر سر شان نباشد پای در وادی ضلالت و تباهی می‌گذارند. این سوء ظن تمام گسترده زمین را شامل می‌شود و در هیچ جای این کره زمین نشانه‌ای مثبت و امیدوار کننده نمی‌یابد، اما علائم گناه و فساد را در سرتاسر کره زمین مشاهده می‌کند. در این میان، فساد و گناه پیوندی ناگسستنی با زن و نقش او در جامعه پیدا می‌کند، و تنها هنگامی زن از این آفت رهایی دارد که در خانه محبوس باشد و جز در موارد بسیار ضروری و استثنائی از آن‌جا پای بیرون نهد.

۵) دغدغه گناه: در جهان‌بینی عبد الحکیم حقانی، و به تبع وی عموم طالبان، دغدغه گناه در صدر مسایل قرار دارد و تصور بر این است که همه جا را فساد گرفته است و این گروه برخاسته است تا این فساد را ریشه کن کند و اثری از گناه بر جای نگذارد. طبیعی است که برای چنین گروهی زندگی مردم، نیازها و مشکلات جامعه، دشواری‌های یک جامعه توسعه نیافته و تنگناهای یک کشور جنگ زده و آکنده از بحران، محرومیت‌های اجتماعی، بی‌سوادی، فقر، بیماری، بیکاری، ناامیدی، خشم، سرخوردگی، و سایر نابه‌سامانی‌هایی که وجود دارد، هیچ یک اهمیت ندارد و نیازی به چاره‌جویی دیده نمی‌شود و کافی است که مظاهر گناه از جامعه رخت ببندد، آن‌گاه، از نظر این گروه آن جامعه به مدینه فاضله تبدیل می‌شود، هرچند که مردم از صدها مشکل و بدبختی رنج ببرند. به عکس آن، اگر در جامعه‌ای گناه، با تعریف طالبان، وجود داشته باشد، و زن‌ها دارای آزادی باشند، تمام مظاهر رفاه و خوشبختی مردم بی‌ارزش است، و هیچ یک از خدمات دولت‌ها به پیشیزی نمی‌ارزد، و هیچ یک از دستاوردهای علمی و صنعتی و پیشرفت‌هایی که در آن جوامع رخ داده است به اندازه یک جو بها و اهمیت ندارد.